فرهیختگان

@farhikhtegandaily

WWW.FDN.IR

گفت‌وگوی محمدرضا جوزی با علی میرسپاسی (بخش دوم و پایانی)

دلبستگی و دفاع فردید از اسلام مربوط به بعد از انقلاب نیست

فرهیختگان: متن پیش‌رو، قسمت دوم و پایانی مصاحبه علی میرسپاسی، استاد جامعه‌شناسی و مطالعات خاورمیانه در دپارتمان گالاتین دانشگاه نیویورک و رئیس مرکز مطالعات ایران‌شناسی دانشگاه نیویورک با محمدرضا جوزی، استاد، پژوهشگر و مترجم ایرانی فلسفه، عرفان و جامعه‌شناسی، درباره دکتر سید احمد فردید است. قسمت اول این مصاحبه روز گذشته در همین صفحه منتشر شده بود.

III

البته این[1] در غرب هم تبدیل به یک تراژدی شد. خیلی از این روشنفکران با جنبش‌های فاشیستی در اروپا همراهی کردند. نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم. بهتر است کمی راجع به ایران صحبت کنیم. دکتر نصر که من هفته پیش با ایشان صحبت می‌کردم معتقد بودند دکتر فردید طرفدار سلطنت بود. ایشان می‌گفتند که من لااقل ۱۰، ۱۲ بار با دکتر فردید صحبت کردم و شنیدم که ایشان از سیاست‌ها یا از پروژه‌هایی که شاه ایران داشت تعریف می‌کرد و حتی به من می‌گفت که به ایشان بگویید این کارشان در رابطه با مسائل فرهنگی یا دانشگاهی یا سایر مسائل درست است. نتیجه‌گیری دکتر نصر این بود که قبل از انقلاب دکتر فردید سلطنت‌طلب بود. من می‌خواهم ببینم که آیا این مخالفت با دموکراسی فقط بحث فلسفی بود یا ایشان از نظر سیاسی هم چنین گرایشی داشت. تازه شما می‌گویید که ایشان می‌گفت تمام اینها مستبد و ظالمند. من هیچ گفته‌ای قبل از انقلاب از دکترفردید ندیدم که گفته باشد مثلا حکومت ایران ظالم است. گرچه از نظر سیاسی هم شاید سخت بود و ایشان نمی‌توانسته این حرف را بزند.

این سخنان نصر، اگر دقیقا همین باشد که شما نقل می‌کنید، دروغ بسیار ناشیانه‌ای است. چرا شما کنجکاو نشدید و سوالات دقیق‌تری نپرسیدید. ویدئوی سخنان او درباره دکتر شریعتی را گوش کنید کاملا پیداست که مخاطبان خود را احمق پنداشته. نصر درباره سه نفر یعنی آل‌احمد، شریعتی و فردید سخنان ناروایی گفته که هرسه آنها در یک چیز اتفاق نظر داشتند و آن مخالفت با فراماسونری است. اگر سلطنت‌طلب بودن یک رذیلت «vice» است که در این‌صورت دکتر نصر و خاندانش سلطنت‌طلبان برجسته‌ای بوده‌اند و شواهد آن آنقدر زیاد است که جای انکار ندارد. بنابراین اوست که باید از این بابت سرافکنده باشد، نه فردید که [-به‌فرض صحت اقوال دکتر نصر-] دست از سلطنت‌طلبی کشید و به انقلاب پیوست. اما اگر سلطنت‌طلب بودن فضیلت است ایشان باید فردید را از این بابت تحسین کنند و خودشان هم علنا از این فضیلت دفاع کنند نه آنکه به اشخاص متنفذ در ایران متوسل شوند که برای او «امان‌نامه» بگیرند تا به کشوری برگردد که سلطنت طلبی در آن رذیلت به شمار می‌رود. به نظر من کتاب مارک سجویک در باره «فرقه» (cult) فریتهوف شوان و مریمیه (Mark Sedgwick: Against The Modern World) برای سنجش اعتبار سخنان نصر درباره فردید کفایت می‌کند. من ۲۵ سال به فردید نزدیک بودم ولی هیچ‌نشانه‌ای از تمایل او به نظام سلطنتی ندیدم. او حتی روز اول مهر که معمولا ملکه ایران سال تحصیلی دانشگاه را در تالار فردوسی دانشکده ادبیات افتتاح می‌کرد، حضور نمی‌یافت. البته فردید هیچ‌وقت مثل گروه‌های چپ یا مسلمان اهل مبارزه [به تعبیر خودش «مبارزه‌چی گری» و نه مبارزه حقیقی] نبود ولی هرگز نه به اشخاص و نه به محافل طرفدار سلطنت وابسته نشد. نصر بنابر تصریح خودش با مقامات ساواک ایران مرتبط بوده، لذا بهتر است برای اثبات حرفش از منابع ساواک سند ارائه کند. احمدی‌نژاد گفته بود که دیگران او را در هاله نور دیده‌اند اما نصر گفته «فرشته‌ها را دیده و صدای آنان را شنیده» حتی از این هم بالاتر رفته و گفته که «خودش را در حضور خداوند و در متن نور دیده.» از چنین آدمی نمی‌شود این افسانه‌سرایی‌ها را قبول کرد. به هر حال انتقاد فردید از مشروطیت و دموکراسی و فراماسونری تازگی نداشت و از قبل از انقلاب شروع شده بود منتها چون آدم تنهایی بود و گروه و دسته راه نینداخته بود کاری به او نداشتند زیرا آن روزها از وزیر و وکیل گرفته تا خود شاه ظاهرا ادعای دموکراسی داشتند و بعضی حرف‌ها را تحمل می‌کردند.

نه چنین چیزی نبود. من با دکتر فردید از نزدیک آشنا نبودم ولی شاه همیشه دموکراسی را نقد می‌کرد و می‌گفت این مال چشم‌آبی‌های غربی است. شاه هم ضدغرب بود.

بله، ولی نمی‌گفت که من دموکراسی را قبول ندارم. یادم هست روزی که شاه شخصا تشکیل حزب رستاخیز را از طریق تلویزیون اعلام می‌کرد سعید قائم‌مقامی که آن روزها مدیر پخش شبکه یک بود اظهار کرد - قریب به این مضمون- که «قربان! آنهایی که عضویت در این حزب را قبول نمی‌کنند گذرنامه‌شان را بدهیم ایران را ترک کنند.» و شاه نظر او را رد کرد و در جوابش گفت: «به هرحال غربی‌ها حقوق بشر را هم مطرح کرده‌اند، ما نمی‌دانیم به کدام ساز آنها گوش کنیم!» شاه ضدتمدن غرب نبود و بسیاری از مظاهر غرب را او و پدرش به ایران آوردند ولی به‌واسطه تجربه تلخی که از جنگ جهانی دوم و تحقیر پدرش و خودش داشت همیشه از سیاست‌های اروپا و آمریکا در قبال خودش و سلطنتش بیمناک بود. او اگر هم ضدغرب بود ضدیتش با سیاست غربی‌ها بود نه خود تمدن غرب.

صددرصد. من خودم در دانشگاه تهران بودم که هویدا به دانشگاه آمد و در نقد لیبرالیسم صحبت کرد. تا به حال نشنیده‌ام که حتی طرفداران شاه هم بگویند شاه خیلی لیبرال بوده است.

درست است او لیبرال نبود و به دلایل سیاسی از نقد لیبرالیسم بدش نمی‌آمد اما فردید با زبان حکمت و تاریخ، لیبرالیسم را نقد می‌کرد و این دو با هم فرق بسیار دارند.

حالا می‌شود بحث کرد که کرده یا نکرده، چون ایشان به هر حال بحث مخالفت با دموکراسی و لیبرالیسم را هم مطرح کرده است. دقت کنید کسی مثل دکتر شایگان که از نظر فلسفی می‌توان گفت به فردید نزدیک بوده رابطه خوبی هم با دستگاه رژیم سابق داشته یا دکتر نصر یا خیلی از کسانی که به دکتر فردید نزدیک بوده‌اند. فقط بحث این نیست که دکتر نصر راجع به نظرات سیاسی دکتر فردید چه می‌گوید. دیگرانی هم که با ایشان نزدیک بودند خیلی‌هایشان از افراد نزدیک به حکومت سابق بوده‌اند.

من نمی‌دانم منظور شما از اینکه می‌گویید افراد حکومت سابق با ایشان نزدیک بودند، چیست. اگر مقصودتان نزدیکی سیاسی است که این به کلی محال است. او به‌قدری خرده‌گیر، لجوج و پرحرف بود که به‌درد هیچ‌سیاستمداری نمی‌خورد. خیلی از کسانی که از فردید انتقاد می‌کنند به‌خاطر تندخویی و زبان تلخ او بوده. بدبختی اینجا بود که فردید حتی دوستانش را هم آزرده می‌کرد منتها آنها اغماض می‌کردند. در سیاست مردم‌داری لازم است و فردید اصلا مردم‌دار نبود. بنابراین او نه می‌توانست به کسی مشورت سیاسی درست و حسابی بدهد و نه توصیه‌ای بکند، ولی قطعا یک چیز را خوب می‌فهمید و آن اینکه با بودن بعضی از رجال متنفذ در دانشکده ادبیات مانند سناتور صدیق اعلم، سناتور فروزانفر و بالاتر از همه مرحوم دکتر یحیی مهدوی، لازم نیست او خودش را لوس کند و برای شاه، آن هم از طریق دکتر نصر، پیام تشویق‌آمیز بفرستد. [ضمنا بعضی از روحانیون هم بودند که برای پیش بردن آنچه صحیح می‌دانستند، با حکومت همکاری می‌کردند و حتی کارهایی مثل تدوین کتاب‌های درسی، استادی دانشگاه یا مثل آن را می‌پذیرفتند. این مطلب در تاریخ شیعه یا در زندگی سایر متفکران هم هست و بی‌سابقه نیست.]

> **فردید به‌قدری خرده‌گیر، لجوج و پرحرف بود که به‌درد هیچ‌سیاستمداری نمی‌خورد. خیلی از کسانی که از فردید انتقاد می‌کنند به‌خاطر تندخویی و زبان تلخ او بوده. بدبختی اینجا بود که فردید حتی دوستانش را هم آزرده می‌کرد. در سیاست مردم‌داری لازم است و فردید اصلا مردم‌دار نبود. بنابراین او نه می‌توانست به کسی مشورت سیاسی درست و حسابی بدهد و نه توصیه‌ای بکند**

دکتر نصر به‌عنوان چیز بدی نمی‌گفت. می‌دانید که دکتر نصر خودش هم سلطنت‌طلب بوده. ایشان از این زاویه که فردید کار بدی کرده نمی‌گفت. فقط می‌گفت من تعجب می‌کنم.

بنده هم تعجب می‌کنم که ایشان ۴۰ سال بعد از انقلاب و ۲۳ سال پس از فوت فردید چرا به‌جای اینکه محتوای تفکر فردید را مورد بحث قرار دهد این حرف‌ها را می‌زند. آیا ایشان جدا معتقد است دلبستگی و دفاع فردید از اسلام ناگهان و یک‌دفعه بعد از انقلاب شروع شد؟ بعید است ایشان این موضوع را درنیافته باشد. بگذارید خاطره‌ای را از دوران تحصیلم در دانشگاه نقل کنم. قبلا گفتم که من شاگرد دکتر صدیقی بودم. وی آدم بسیار شجاع و مبارزی بود و از احدی نمی‌ترسید. او از یاران وفادار دکتر مصدق بود. همین صدیقی شجاع مبارز آزادی‌خواه به ما می‌گفت: «قانون را باید رعایت کرد، زیرا بی‌قانونی و هرج‌ومرج بدتر از قانون بد است.» این همتای همان سخنی است که سقراط هنگام نوشیدن جام شوکران گفت.

ایشان مشکلی هم با این قضیه ندارد. چیزی که ایشان مطرح می‌کرد این بود که دکتر فردید در زندگی روزمره‌شان رعایت چیزهای اسلامی را نمی‌کردند؛ می‌گفت ایشان مشروب می‌خوردند و کارهایی می‌کردند که با رسوم و آداب اسلامی نمی‌خواند. و نیز اینکه ایشان از شاهنشاه خیلی تعریف می‌کرد و حتی گویا ۱۱ یا ۱۲بار پیغام طرفداری از سیاست‌های شاهنشاه را به دکتر نصر داده‌اند که ایشان به شاهنشاه بدهد.

عجب حرف‌هایی! خودش می‌گوید زندگی روزمره. آخر زندگی روزمره اشخاص چه ربطی به فکر آنها دارد. انگشت گذاشتن بر زندگی روزمره اشخاص همان چیزی است که شما از جمهوری اسلامی به‌خاطر آن شاکی هستید آن‌وقت یک استاد فلسفه درست در آن‌طرف کره زمین از زندگی روزمره کسی دیگر که ۲۳ سال قبل در ایران مرده عیب‌جویی می‌کند؟! بعضی‌ها برای کوبیدن تفکر فردید و کریه جلوه دادن چهره او خصوصا نزد جوان‌ها این مطالب را گفته‌اند و باز هم خواهند گفت، ولی شما خودتان به‌عنوان یک جامعه‌شناس شاهد هستید که تاثیر فکر فردید حتی ۲۳ سال بعد از مرگش هم رو به افزایش است. حتی در خارج، از جمله در همین آمریکا و در همین ایالت دانشجویانی هستند که تز دکتری خودشان را درباره فردید نوشته‌اند. [همین مصاحبه و پرسش‌ها هم متفرع بر توجه به فردید است] من نمی‌دانم که فردید مشروب می‌خورد یا نمی‌خورد و ندیدم که او تجاهر به فسق کند. اثبات این نکته برعهده دکتر نصر است که پرده دری می‌کند. اصلا خود دکتر نصر در مجلس شراب برای چه حضور داشته؟ تازه گیرم که چنین بوده باشد پس بنابر مشهور باید گریبان ابن‌سینا، خیام و حتی خیلی از معاصران را هم بگیریم و تکفیرشان کنیم. شما می‌فهمید که مقصودم چیست و من نمی‌خواهم از اشخاص اسم ببرم. بعضی از آنها چهره‌های محبوب ملت ایران هستند که من برایشان احترام قائلم.

حافظ می‌گوید:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

فردید که در «حرمت شراب» موعظه نمی‌کرد که بگوییم پس چرا خودت می‌خوری. او نهی از خودبنیادی و نیست‌انگاری می‌کرد که میلیون‌ها بار بدتر از شراب نوشیدن است.

این مسائل سیاسی را فقط می‌توانیم با استناد به اسناد و مدارک روشن کنیم. ولی سوال من از شخص شما این است که به‌نظر شما آیا از تفکر فلسفی دکتر فردید می‌توان نوعی سیاست استنتاج کرد؟ سیاست به معنای یک کار عملی. و اگر می‌توان چنین کرد این سیاست چه ویژگی‌هایی دارد؟

اگر منظورتان یک ایدئولوژی سیاسی است در آن صورت باید بگویم چنین چیزی در تفکر فردید یافت نمی‌شود، زیرا از نظر او قبل از سیاست مسائل اساسی و مهم‌تری هست که باید به آنها پاسخ داد، مثل مساله وجود، مساله تاریخ، مساله انسان و بالاخره مساله خدا. برای پاسخ به این سوالات باید اول موانعی را که از گذشته بر سر راه است برداریم و خود را از عادات فکری گذشته پاک کنیم. یکی از این موانع «عمل‌زدگی» و مقدم داشتن عمل بر نظر است. از قرن هجدهم به بعد و خصوصا با مارکسیسم این عمل‌زدگی تشدید شد. از این جهت بود که فردید با هیچ‌یک از ایدئولوژی‌های متداول کنار نمی‌آمد. همین ایدئولوژی‌هاست که از درون آن داعش و آدمکشان بی‌رحم بیرون می‌آیند. خوشبختانه هنوز صدای فردید در دست است که می‌گوید: «امروز بر سر شریعت نمی‌شود و نباید دعوا کرد.» او شریعتی را که منقطع از طریقت و حقیقت باشد عین ظاهربینی و ظاهرپرستی می‌داند. این ظاهرپرستی اکنون عمیقا دچار بحران شده است. از نظر او امروز تکلیف ما در درجه اول پرسش از حقیقت و جست‌وجوی آن است. من وقتی فکر می‌کنم می‌بینم که هیچ تئوری سیاسی مشخصی از تفکر فردید حاصل نمی‌شود. برای اینکه او چنان فکر شما را به مبادی و اصول جلب و در پرسش‌های مشکل فلسفی غرق می‌کند که دیگر فرصت کار سیاسی نمی‌ماند. این را هم باید عرض کنم که خود فردید هرگز تئوری‌پردازی نکرد و نظر سیاسی نداد، بلکه او همیشه در مرتبه فلسفه باقی ماند. اگر کسانی آمدند و از سخنان او ایدئولوژی سیاسی استخراج کردند این به آنها مربوط می‌شود و ارتباطی به فردید ندارد. او همیشه یک حرفی می‌زد که درست بود، می‌گفت اگر بحث مبارزه است و اگر بحث تغییر است اول با نفس اماره خودمان مبارزه کنیم و در خودمان تغییر ایجاد کنیم. این برای او اولویت داشت و همیشه می‌گفت: «غمخوار خویش باش غم روزگار چیست؟» اول خودت را تغییر بده و بعد بخواه که دیگران را تغییر بدهی. به‌طور قطع اگر کسی همتش را صرف تهذیب نفس خودش از جهل نظری و عملی بکند دیگر فرصت این را نخواهد داشت که از دیگران عیب‌جویی و خرده‌گیری کند. اما این به‌معنی نیست انگاری منفعل و کنش‌پذیر (passive nihilism) یا قائل شدن به «ترجیح بلامرجح» در بحث اختیار نیست و فردید هم این مطلب را به‌دفعات گفته است و حتی می‌گفت: «در «اصل موجبیت اصیل دینی»، قریب و بعید داریم.» یعنی قائل به «اصل موجبیت اصیل دینی» بود که مشهور است.

به‌علاوه برخلاف دیانت مقدس اسلام، در ایدئولوژی -به‌معنای اصلی آن، نه معنای مستعمل عرف عام در ایران- پاسخ تمام پرسش‌ها از پیش مشخص است و در این معنی از ایدئولوژی تفکر و به‌قول فردید «اجتهاد» و «تفقه» -به‌معنی حقیقی آن- جایی ندارد. ایدئولوژی به این معنا با تصلب (stiffness) -یا به‌قول فردید «سفتی و شفتگی»- مناسبت دارد و خوف، خشیت و ترس آگاهی در آن نیست. این تفاوت میان «ایدئولوژی» و «دیانت مقدس اسلام» را فردید متذکر شده و تذکر بجا و دقیقی است که جای تفصیلش اینجا نیست. دیگرانی من‌جمله دکتر شایگان هم این مطالب را از فردید شنیدند و مطابق نظر خودشان تفسیر کردند که نباید به فردید نسبت داده شود.

آقای جوزی شما لطف دارید و ایشان هم استاد شما هستند، ولی همه آدم‌ها مثل هر کس دیگر قابل انتقادند. شما می‌دانید که علی‌رغم صحبت شما دکتر فردید مثلا بعد از انقلاب هم برای مجلس خبرگان کاندیدا شدند و هم برای مجلس شورا و رای زیادی هم نیاوردند. کسانی هم که حمایت‌شان کردند از نظر سیاسی جریاناتی تندرو و افراطی بودند. این که ایشان خیلی مقام سیاسی یا مشخصه سیاسی نداشت شاید یک دلیلش هم این بود که رای نیاورد و به این دلیل نبود که معتقد بود نباید درگیر این چیزها شود. من نمی‌خواهم اینجا بحث هیدگر را باز کنم. از شاگردان ایشان هم دکتر داوری مستقیما در سیاست ایران نقش داشتند. تعدادی دیگر از شاگردان‌شان هم نقش‌های سیاسی داشتند و دارند و خوب حالا بحث این است که شاگرد واقعی ایشان کیست. درست است که برای شناخت افکار و اعمال ایشان پیش از انقلاب باید به حرف‌های دیگران تکیه کنیم اما به‌هر حال تا جایی که ایشان را بعد از انقلاب می‌شناسیم می‌دانیم که علاقه‌مند بودند بیش از یک فیلسوف صرف نقش داشته باشند.

> **اولا فردید فقه و فقاهت را به معنی «فهم» و «درایت» تفسیر می‌کرد نه آن چیزی که امروز مصطلح است. ثانیا «ولایت فقیه» نزد او دورادور شبیه آن چیزی است که افلاطون در جمهوریت «ولایت‌نامه» می‌گوید یعنی حاکم حکیم و حکیم حاکم. لذا ولی‌فقیه به تفسیر او «راه رو و راه‌آموز» است یعنی کسی که به‌قول افلاطون راه به‌سوی حقیقت را نشان می‌دهد نه کسی که [صرفا] دارای سیطره و استیلاست**

از نظر شما چنین نیست؟

بله، البته که او هم قابل انتقاد است اما انتقاد باید روشمند و از روی قاعده باشد. فردید یک فکر فلسفی را ارائه کرده و باید از موضع فلسفه با او برخورد کرد. خوب شد این موضوع را پیش کشیدید. شما به شاگردان فردید اشاره فرمودید، اولا باید همان حرف فردید را باز مورد تاکید قرار دهم که می‌گفت: «من شاگرد ندارم.» چند تنی را هم که می‌دانم به تفکر فردید علاقه‌مند بودند اکنون یا مرده‌اند؛ مثل دکتر جلیلی، عباس معارف، دکتر علیزاده و دکتر طباطبایی که هیچ‌کدام‌شان پست و مقامی نداشتند، یا اگر هنوز زنده هستند هیچ‌کدام‌شان مطلقا مقامی در نهادهای سیاسی ایران نداشته و ندارند. این اشتباه بزرگی است که هرکسی نام فردید را می‌برد یا حرف‌های او را تکرار می‌کند شاگرد فردید بدانیم و اگر آنها رطب و یابسی به هم بافتند چماقش را بر سر فردید بکوبیم. ثانیا آیا فکر می‌کنید اگر او قبل از انقلاب خودش را کاندیدای نمایندگی مجلس می‌کرد رای می‌آورد؟ او از این قبیل جاه‌طلبی‌ها نداشت و خودش را کاندیدا نکرد و اگر هم می‌کرد رای نمی‌آورد. مساله کاندیدا شدنش در بعد از انقلاب را هم که گفتم. او انصراف داد، با این حال ۶هزار رای به نام او در صندوق آرا ریخته شد. علت انصرافش هم این بود که سمت نمایندگی برایش ایجاد محدویت‌های سیاسی می‌کرد و او نمی‌خواست محدود شود. به هرحال تلاشش بی‌حاصل بود.

بله، بی‌حاصل بود برای اینکه شکست خورد.

خیلی جالب است! هم قبل از انقلاب ناکام ماند و هم بعد از انقلاب و این نشانه عدم محبوبیت او نزد مردم است، با این حال کسانی ادعا می‌کنند او یکی از نافذترین چهره‌های بعد از انقلاب است. به نظر شما این تناقض را چگونه باید حل کرد؟

می‌خواست در مجلس خبرگان تریبون داشته باشد؟ می‌توانست کتاب بنویسد، سخنرانی کند. سخنرانی هم می‌کرد.

بله، سخنرانی می‌کرد ولی من مجلس خبرگان را خبر ندارم.

من روزنامه‌ای دارم که حتی تعداد آرای ایشان را نوشته. شایعات دیگری هم هست و من نمی‌خواهم وارد آنها بشوم. این چیزهایی که خدمت‌تان می‌گویم چیزهایی است که مدارکش هست؛ ایشان در مجلس خبرگان و مجلس شورا کاندیدا شدند که البته عده‌ای هم که ما سهوا به آنها می‌گوییم سنت‌گرایان با ایشان میانه خوبی نداشتند.

بسیار خب، گیرم این‌طور بوده که شما می‌فرمایید. ولی اگر فیلسوفی بخواهد از طریق قانونی در مجلس شرکت کند این به‌نظر شما برای او بد و زشت است؟ شما به اسامی نمایندگان دوره اول مجلس نگاه کنید ببینید چه کسانی در آن شرکت دارند. از نهضت آزادی و جبهه ملی گرفته تا افراد چپ‌گرا. مرحوم مهندس بازرگان خودش را کاندیدا نمایندگی مجلس کرد آیا عمل او زشت و قبیح بود؟ حتی مسعود رجوی هم خودش را کاندیدا کرد. اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی حتی امروز هم مایلند به مجلس وارد شوند ولی شورای نگهبان مانع می‌شود. آیا شما فکر می‌کنید اگر فردید امروز زنده بود می‌توانست نماینده مجلس شورا یا مجلس خبرگان شود؟ هرگز! آخر این چه فیلسوف حکومتی و تئوریسین خشونت است که نه به مجلس راهش می‌دهند، نه به رادیو و تلویزیون، نه به دانشگاه، نه به انجمن فلسفه و نه هیچ روشنفکری او را دوست دارد، ولی باز هم همه انگشت اتهام را به سوی او گرفته‌اند؟ چرا؟

پاسخ خود شما چیست؟

بر سنگ گور فردید نوشته شده «زود آمدم. وقت من هنوز فرانرسیده. پس فردا از آن من خواهد بود.» تفکر او جلوتر از زمانه خودش و به‌شدت پارادوکسیکال بود. تفکر خلاف آمد عادت مثل ریختن آب در خوابگه مورچگان است و آنها را بر می‌آشوبد. افلاطون می‌گفت بندیان غار سخن فیلسوف را نه می‌فهمند و نه می‌پذیرند، بلکه خشمگین می‌شوند و درصدد قتل او بر می‌آیند. شرح این نکته فرصت زیادی می‌طلبد که جایش اینجا نیست. به‌طور کلی تفکر او با تمدن جدید و با ایدئولوژی‌های سیاسی سازگاری نداشت.

ایشان در ستایش رهبر انقلاب و کارهایی که انقلاب می‌کرد مطالبی گفتند که این مطالب در روزنامه‌ها و نشریات منتشر می‌شد. ایشان تلاش‌شان را کردند ولی نشد و سه‌هزار رای آوردند. مثلا فداییان اسلام از ایشان حمایت کرد. این نکته برای من جالب است. البته این امکان را ندارم که با اعضای فداییان اسلام صحبت کنم که از نظرات فردید چه می‌دانستند. شما اگر نکته دیگری به ذهن‌تان می‌رسد بگویید.

بله، او این کار را کرده بود ولی کسانی که او را می‌شناسند می‌دانند ستایش‌های او مطلق نبود، بلکه مشروط بود؛ اولا او فقه و فقاهت را به معنی «فهم» و «درایت» تفسیر می‌کرد، نه آن چیزی که امروز مصطلح است. ثانیا «ولایت فقیه» نزد او دورادور شبیه آن چیزی است که افلاطون در جمهوریت [یا به تعبیر فردید «ولایت‌نامه» به کسر واو که به معنی سلطه و سیطره و استیلاست] می‌گوید یعنی حاکم حکیم و حکیم حاکم. لذا ولی‌فقیه به تفسیر او «راه رو و راه‌آموز» است یعنی کسی که به‌قول افلاطون راه به‌سوی حقیقت را نشان می‌دهد نه کسی که [صرفا] دارای سیطره و استیلاست. او چنان رهبری را ستایش می‌کرد و در انتظار آمدن کسی بود جامع ولایت و ولایت (به فتح واو که به معنی محبت و دوستی است) باشد. [به‌علاوه] همین الم‌شنگه‌ها را در غرب علیه هیدگر و خیلی بدتر راه انداخته‌اند و هر روز سند و مدرک رو می‌کنند و وسایل ارتباط جمعی را با قدرت به کار می‌گیرند ولی نمی‌توانند جلوی تاثیر او را بگیرند. خیلی وقت است که فکر هیدگر راهش را به شرق هم باز کرده از جمله در ایران ما. من بعید نمی‌دانم یکی از انگیزه‌های هجوم علیه فردید توجهی است که او و فقط هم او به سوی هیدگر جلب کرده و می‌خواهند با سرکوب فردید از شیوع تفکر هیدگر هم جلوگیری بکنند. امروز دوستداران سروش، نصر و امثال اینها جزء مخالفان سرسخت هیدگر هستند. یادم می‌آید محمد قوچانی نوشته بود بن‌لادن و دار و دسته‌اش از هیدگر الهام گرفته‌اند و طرفدار او هستند! البته فردید هیدگرین و شارح هیدگر یا مرید او نبود ولی میان او و هیدگر مشابهت‌های قابل‌توجهی وجود دارد. به عقیده من بزرگ‌ترین مشابهت آن دو در این است که هر دو در جست‌وجوی حقیقت و در «انتظار» (awaiting) آمدن خدای پس‌فردا بودند. اگر بخواهم وضع تاریخی فردید را بیان کنم از این ابیات عطار نیشابوری کمک می‌گیرم:

ره میخانه و مسجد کدام است
که هر دو بر من مسکین حرام است
نه در مسجد گذارندم که رند است
نه در میخانه کاین خمار خام است
میان مسجد و میخانه راهی است
بجویید ای حریفان کان کدام است.

بخشی از این مصاحبه ضبط نشده و از دست رفته است.

پی‌نوشت:

۱- پاسخ قبلی به «ایده‌آل عدالت که در مشروطه محقق نشد» خاتمه یافته بود.